

# Shiraz-Beethoven.ir

## فهرست مطالب

	درآمد
۹	.....
۱۱	..... دیباچه‌ای بر این ویرایش
۱۵	..... همسر بنان
۲۱	..... پرتوی از آن سوی تاریخ
۲۵	..... زندگی‌نامه‌ی بنان
۴۵	..... بخش اول (نوشته‌ها)
۴۷	..... امیر محسن بایگان به یاد بنان
۵۱	..... فرامرز پایور هنرمند آگاه
۵۵	..... علی تجویدی هم‌نوای من
۵۹	..... بیژن ترقی بزرگ‌مرد موسیقی ایران
۶۳	..... منوچهر جهانگلنو بنان و ارزش هنری و زندگی او
۷۱	..... فریدون حافظی نوایی برتر
۷۵	..... ابوالقاسم حالت بنان در قلب مردم خانه داشت
۷۹	..... عبدالرفیع حقیقت غوغای نای بنان
۸۳	..... محمود خوشنام هزارآوای موسیقی
۸۷	..... غلامعلی رعدی آذرخشی یادی از بنان
۹۱	..... کمال زین‌الدین به یاد زنده‌مرد، بنان
۹۳	..... حسن سادات ناصری موهبت آسمانی
۱۰۱	..... سبزه منصور (ساعدلو) نقش بنان در یاد

۱۰۳	رضا سجادی	بنان، یار دیرین
۱۰۷	نیر سعیدی	آشنای دل
۱۰۹	حسین شاه‌زیدی	نوایی آسمانی
۱۱۵	ناصرالدین صاحب‌الزمانی	پروفسور باخ (Bach) و بنان
۱۱۹	داریوش صبوری	دیدگاهی دیگر بر گستره‌ی هنر
۱۳۳	مهدی ماحوزی	جلوه‌های متعالی روح آدمی
۱۳۷	نادر مجد	تنها صداست که می‌ماند
۱۴۱	فریدون مشیری	نوای سحرآمیز
۱۴۳	رحیم معینی کرمانشاهی	حریرِ تحریر
۱۴۷	حسینعلی ملاح	استاد غلامحسین بنان و آواز او
۱۵۵	مجید مهران	پایگاهی دوردست
۱۵۷	علیرضا میرعلینقی	با یاد آن صدای مخملی
۱۶۱	محمد میرنقیبی	پاسدار موسیقی آوازی
۱۶۵	تورج نگهبان	زنده‌ی جاوید
۱۶۹	اسماعیل نواب صفا	بنانی که من می‌شناختم
۱۷۳	ابوالحسن ورزی	آینه‌ی جوانی من
۱۷۵	عبدالعلی وزیری	یار دیرینم، بنان
۱۷۷	احسان یار شاطر	حریری در رهگذار نسیم
۱۸۳	<b>بخش دوم (دفتر یادبود بنان و نامه‌ها)</b>	
۱۹۵	<b>بخش سوم (شعرها)</b>	
۱۹۷	اصفهان‌ی (شهر)	سرود قدسیان
۱۹۷	بکایی (وفا)	گنج
۱۹۸	توران بهرامی (شهریاری)	انوشه‌روان
۱۹۹	رضا تفقّد راد	بنان، خواننده‌ی جاودانی
۱۹۹	غلامحسین جواهری (وجدی)	بی‌هماورد
۲۰۰	عبدالصمد حقیقت	سحرآفرین
۲۰۱	ناصر رستگارنژاد	در سوگ بنان
۲۰۲	محمدعلی ستوده‌نیا	کاروان سالار
۲۰۴	نیر سعیدی	ستاره‌ی هنر

۲۰۵	صالح	پیرایه‌ی باغ هنر
۲۰۶	ابراهیم صهبا	سرخیل هنر
۲۰۷	عبدالله طالع همدانی	مرگ بنان
۲۰۸	منیر طه	روشنانِ دل
۲۰۹	کرمانشاهی (تنها)	نوجامه
۲۱۰	فریدون مشیری	یاد یار مهربان
۲۱۱	رحیم معینی کرمانشاهی	تکرار محال
۲۱۲	حسینعلی ملاح	بنان همیشه به یاد هنروان زنده‌ست
۲۱۳	سبزه منصور (ساعدلو)	عندلیب ایران
۲۱۴	اسماعیل نواب صفا	نقش‌بند حادثه
۲۱۴	کیومرث وثوقی	درد جدایی
۲۱۵	ابوالحسن ورزی	ترانه‌ساز عشق
۲۱۵	یکی از روشندان	نوای دیلمان
۲۱۷	بخش چهارم (آثار استاد بنان)	
۲۴۳	عکس‌ها	
۲۵۱	نمایه‌ی اشخاص	

# Shiraz-Beethoven.ir

چه راه می‌زنی ای پرده‌دارِ جهل و جنون  
که سازِ هستیِ یک قوم از نوا افتاد  
فریدون مشیری

## دیباچه‌ای بر این ویرایش

بیست و هشت سال از پرواز ابدی بلبل خوش‌الحان موسیقی ایرانی غلامحسین بنان می‌گذرد. در سوگ همسر من تنها خویشان و آشنایان بلکه همه‌ی مردم ایران عزادارِ بزرگ‌مردی شدند که صدای مخملینش در زندگی آنان جاری و ساری بود. مردم هنردوست ایران که سال‌ها با نوای او خو گرفته بودند و در پناه آن آرامش یافته بودند، از دور و نزدیک، با حضور خود در مراسمی که برای بدرقه‌ی وی به سرای جاودانی برگزار شد و نیز با نامه و تلگرام، از دور دست‌ترین شهرهای ایران و جهان، همدردی و احساس خود را در غم از دست شدن بنان ابراز نمودند.

آشنایی با ویژگی‌های زندگی و شخصیت هنری، شیوه‌ی عرضه و بررسی آثار هنری و رمز و راز توفیق هنرمندان بزرگ می‌تواند برای علاقه‌مندان و هنرپژوهان راهگشا باشد، مخصوصاً برای جوانانی که در این عرصه قدم نهاده‌اند. این هدف بود که مرا بر آن داشت تا به انتشار مجدد این کتاب اقدام نمایم تا مردمی که هیجان‌ها و خستگی‌های خود را در سایه‌ی نوای آسمانی بنان به فراموشی سپرده و آرام می‌گرفتند او را بهتر و بیشتر بشناسند. می‌خواستم بنان را از میان پرده‌های سحرآمیز نوای آسمانی‌اش و آن همه راز و رمزی که در حنجره داشت بیرون آورم و شخصیت فردی و اجتماعی و فضایل و لطیفه‌های هنری و روحی او را از دیدگاه داوری مردم و منتقدان آگاه این مرز و بوم باز نمایم. راستی چه رمزی در صدای او جاری بود

که روزه‌روز پیر و جوان، خُرد و کلان، مردان و زنان و فرادستان و فرودستان جامعه به طیف دوستداران صدای او می‌پیوندند. به جرئت می‌گویم که هیچ هنرمندی این قدر توفیق نداشته تا در دلِ گروه وسیعی از مردم و در حافظه‌ی جمعی نسل‌ها جاری شود و بعد از گذشت سال‌ها از هجرتش مردم تشنه‌ی دانستن بیشتر درباره‌ی او باشند.

به سابقه‌ی ربع قرن زندگی با بنان و هنر آسمانی او و دینی که از بهره‌وری هنر وی برعهده دارم همّت را استوار کرده و این وظیفه را با جان و دل پذیرا شدم تا میراث او را به نسل‌های بعد منتقل کنم. مسئولیت بزرگی بود که دانش ناچیز من آن را بر نمی‌تابید ولی با توکل به خدای بزرگ گام در راه نهادم. چاپ اول کتاب در سال ۱۳۶۹ منتشر شد و شاعر توانا دکتر داریوش صبور- که عمرش دراز باد- و محقق دانشمند نعمت‌الله قاضی (شکیب)- که روحش قرین رحمت باد- در آماده‌سازی آن با من همکاری کردند و از هیچ کوششی فروگذار نکردند. برای تألیف کتاب، زندگی‌نامه‌ی بنان، مقالات و اشعاری که درباره‌ی وی نوشته و سروده شده بودند دفتر یادبود و نامه‌هایی که دوستداران او و هنرش برای همدردی و بیان احساسات خویش در فقدان بنان نوشته بودند، همه به صورت پراکنده در دست بود که نیاز به بررسی و گزینش و ویرایش داشت. البته این همه برای آنچه مورد نظر بود بسنده نمی‌نمود چرا که نظریات بیشتر اهل فن و منتقدان آگاه را به همراه نداشت. ناگزیر فهرستی از نام موسیقی‌دانان برجسته و صاحب‌نظر، نویسندگان، شاعران و یاران دیرین بنان فراهم آمد و پرسش‌نامه‌ای بر پایه‌ی آنچه مورد توجه بود پرداخته و برایشان ارسال شد تا به انگیزه‌ی خدمت به فرهنگ موسیقی اصیل ایران و ارادت به بنان هریک در خور شایستگی و تخصص خویش به آن پاسخ گویند و از این رهگذر پژوهندگان را راهگشا باشند و ما را نیز سپاسگزار مهربانی خویش دارند. بیشتر این عزیزان هر یک به قدر همّت و آگاهی خویش استدعای ما را زود یا دیر پاسخ گفتند. کتاب، پس از آماده شدن، به دلان هزارتوی چاپ و نشر آن سال‌ها گرفتار شد که: شرح آن خونِ جگر، این زمان بگذار تا وقت دگر. سرانجام با یاری دیگر مهرورزان و تلاشی پیگیر و درخور توان و امکان در پاییز ۱۳۶۹ با نام *از نور تا نوا* منتشر شد و مقبول مردم صاحب‌نظر افتاد و خیلی زود نایاب شد. گرفتاری‌های معمول زندگی چاپ مجدد کتاب را که نیاز به بازنگری و ویرایش داشت تا به امروز به تأخیر انداخت. اکنون بسیار خرسندم که تشویق‌ها و پیگیری‌های هنردوستان مرا بر آن داشت که عزم جزم کنم و در این سال‌های سکوت و بازنشستگی کتاب را به چاپ جدید برسانم.

پیش از پایان سخن، بیان یک مطلب ضروری‌ست. پس از انتشار کتاب برخی می‌پرسیدند چرا نام آن را *از نور تا نوا* نهادم. در ایام آماده‌سازی کتاب همواره به نام آن فکر می‌کردم و پیشنهادهای آشنایان را با اشتیاق یادداشت می‌کردم. نیمه‌شب‌ی که خسته از روزگار سر به بالین



تهاده و در هوای عزیز از دست رفته‌ام ژاله می‌باریدم صدایی از دوردست مرا به خود خواند. انگار مرغ شب تکرار می‌کرد «از نور تا نوا»، «از نور تا نوا». گم شده‌ام را یافتم و چند بار آن را تکرار کردم. صبح روز بعد با زنده‌یاد نعمت‌الله قاضی تماس گرفتم و نام انتخابی‌ام را با او در میان گذاشتم. در پاسخ به پرسش او درباره‌ی وجه تسمیه‌ی عنوان کتاب گفتم: بنان اصالتاً از نور مازندران است زیرا پدر و پدر بزرگش نوری بودند و دستگاه نوا هم سنخیت تام با موضوع کتاب دارد. او این ترکیب خوش‌تراش را زیبا و سنجیده خواند و آن را پذیرفت. برای من هم تأیید آن بزرگ‌مرد کافی بود. پس از سال‌ها هنوز این نام را می‌پسندم و خوشحالم که مورد قبول دوستداران بنان هم قرار گرفته است.

از آقایان سیدمحمد موسوی مدیر توانای مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهور که کتاب را به بهترین نحو ممکن به چاپ رسانیدند؛ محمد افتخاری، ویراستار باریک‌بین، به خاطر ویرایش کتاب و شهرام آقایی‌پور به خاطر کمک‌های فراوانش سپاسگزارم. در این ویرایش، علاوه بر نمایه‌ی اشخاص، فهرست کامل آثار بنان به جای بخش چهارم چاپ قدیم (ترانه‌ها و آهنگ‌ها) افزوده شده است. امید آنکه این مجموعه مورد پسند اهل هنر و صاحب‌نظران دل‌آگاه واقع شود و راهگشای جوانانی باشد که مشوق اصلی‌ام در تجدید چاپ این اثر بودند و روح با عظمت زنده‌یاد غلامحسین بنان نیز از انتشار آن شاد و خرم باشد.

پری‌دخت اور (بنان)

آبان ۱۳۹۲

### شخصیت اجتماعی

بنان در خانواده‌ای محترم و اصیل پرورش یافته بود و با طبقه‌ی روشن‌فکر و تحصیل‌کرده‌ی ایران رفت و آمد داشت و به همین مناسبت از نظر اجتماعی هنرمندی با شخصیت، ممتاز، مهربان و دست‌ودل‌باز بود. در محافل دوستانه‌ای که شرکت می‌کرد شور و حال ویژه‌ای می‌آفرید و همه‌ی جمع زیر تأثیر هنر و سخن‌های شورانگیز وی قرار می‌گرفتند.

### نقش بنان و تأثیر هنر وی در موسیقی سنتی

شیوه‌ی بنان در خوانندگی به‌راستی تازگی داشت و تنها ویژه‌ی خود او بود، تا جایی که می‌توان این روش را سبک یا شیوه‌ی بنان نامید و به سبب همین خلاقیت و تازگی روش باید وی را هنرمندی با ارزش و صاحب سبک شناخت.

سال‌های بسیار همدلی و هم‌زمانی با هم‌نشینی با بنان برای من خاطره‌هایی فراموش‌نشده‌ی و ماندگار به یاد گذارده که بازگویی تمامی آن‌ها در این مختصر میسر نیست اما جای آن هست که با یادآوری خاطره‌ی مشترکی که به هنر موسیقی راه دارد یاد او را گرامی دارم.

شبی پس از فراغت از اجرای برنامه‌ی گل‌ها باهم بر آن شدیم تا از میدان آرک که ساختمان رادیو و استودیوی گل‌ها در آنجا قرار داشت ساعتی به سوی شمال شهر پیاده قدم بزنیم. در میان راه بنان از من پرسید: «به نظر تو چگونه می‌توانیم از دستگاه سه‌گاه به آواز بیات اصفهان تغییر مقام (مُدگردی یا مُدولاسیون / modulation) کنیم و باز از بیات اصفهان به شور و سپس به سه‌گاه برگردیم؟» هر دو در به دست آوردن راهی مناسب به زمزمه مشغول شدیم و همچنان در یافتن گذاری (پاساژی) بودیم که این تغییر مقام یا به اصطلاح مرگب‌خوانی به گونه‌ای لطیف و خالی از تصنع انجام پذیرد. خوب به یاد دارم که ساعت خروج ما از استودیو ساعت هفت بعدازظهر بود و راه‌پیمایی و جست‌وجوگری ما آنچنان پی گرفت که گذشت مکان و زمان را فراموش کردیم و آنگاه به خود آمدیم که یک ساعت از نیمه‌شب گذشته بود و تازه دانستیم نزدیک پُل رومی (شمیران) قرار داریم و در این مدت خستگی و گرسنگی و تشنگی را به شور و شوق هنر و پوشش و همدلی همه را از یاد برده بودیم. اثر آنچه گذشت پدیدآمدن آهنگ «یاد کودکی» بود که در آن سیر آهنگ از بیات اصفهان به سه‌گاه و سپس به شور و برگشت و فرود به بیات اصفهان است و هرگاه این آهنگ را باز می‌شنوم یاد فراموش‌نشده‌ی آن شب برایم زنده می‌شود. روانش شاد و یادش گرامی باد.

## Shiraz-Beethoven.ir

### بنان در قلب مردم خانه داشت

من نویسنده‌ی واقعی نیستم ولی کسانی که نویسنده به تمام معنی هستند و زبردستی ایشان در این فن مسلم است تصدیق می‌کنند که بسیاری از چیزها قابل وصف نیست و زبان از بیان آن‌ها عاجز است. مگر می‌توان عظمت اقیانوس را چنان‌که باید و شاید توضیح داد؟ مگر ممکن است نویسنده‌ای - هر قدر هم که چیره دست باشد- درخشش خورشید را به وصف درآورد؟ مگر می‌توان یک جهان فروغ و گرمی و روشنی را در قالب الفاظ گنجاند؟ حتا اگر کسی به اندازه‌ی یک کتاب قطور کاغذ سیاه کند باز نمی‌تواند از عهده‌ی وصف این چشمه‌ی جوشان نور و حرارت که حیات عموم موجودات به وجودش بستگی دارد برآید. بهترین وصف آفتاب همان آفتاب است. بیهوده نیست که مولانا می‌فرماید: آفتاب آمد دلیل آفتاب. عطر گل به وصف عرسی آید. کدام نویسنده می‌تواند رایحه‌ی فرح‌انگیز گلی را چنان توصیف کند که شما وقتی آن را می‌خوانید حال خوشی را پیدا کنید که از استشمام بوی آن گل به شما دست می‌دهد؟ هنر نیز یکی از همان اقیانوس‌هاست که در حیطه‌ی وصف نمی‌گنجد، به‌ویژه هنر اصیل، هنری به عظمت هنر بنان. هنر بنان را نمی‌توان بیان کرد. بیان هرگز به بنان نمی‌رسد. واقعاً حقت آدمی چقدر عجیب است. برخی در استعداد اعجاز می‌کنند و بعضی در بی‌استعدادی! سادگمان که از آدمیت فقط اسمی دارند و جسمی، جسمی که دیگران نیز دارند. یک عمر از تنی به نام جسم استفاده می‌کنند و هفتاد سال این آنبان همچنان توخالی باقی می‌ماند و حتا



# Shiraz-Beethoven.ir

## نقش بنان در یاد

در اسفندماه ۱۳۶۴ دنیای موسیقی ایران یکی از بارزترین و بلندآوازه‌ترین مردان خود غلامحسین بنان را از دست داد و با مرگ وی عندلیب باغ مرصع آواز ایران خاموش شد و از خواندن فروماند.

هرچند تهمت مرگ بر بنان نمی‌توان بست که مخمل صدای او جاودانه در هر گوشه و کنار یادهای مردم این مُلکِ کهن گسترده است ولی رفتن او افسوس و دریغی ست بس بزرگ برای تمامی عاشقان موسیقی ایران که نور وجودش را در باغ بی‌خزان فرهنگ و هنر این مُلک دلیل راه می‌دانستند.

بنان از دل می‌خواند و ناگزیر دل‌ها را به احوالی می‌برد که سراسر رمز و راز بود. آشنایی با صدای او آشنایی با سخن موسیقی ایران با تمامی زیر و بم‌های تاریخ و فرهنگ کشور ما بود که از قرون و اعصار مایه می‌گرفت.

بنان هنر آواز را به جایی رساند که دیگر خود نمی‌توانست محسود کسی باشد. همه می‌دانستند که مراتب فضل و آگاهی‌های وسیع او به گوشه‌های موسیقی ایرانی، شعر و آواز و هنر بدیع همخوانی وی با ساز در حدّ نهایت و کمال بود. آنجا که بنان می‌خواند همه چیز خاموش می‌ماند. بنان ساز را به یاری نطلبید، که شور و کرشمه و مویه را به آن آموخت تا بدان‌جا که نه سؤالی بود و نه جوابی، که هر دو ره یافته بودند و مقصد ناپیدا.

بزن آن پرده‌ی دوشین که من از تار تو هستم  
چو رهانیدیم ز هستی چه کِشی باز به هستم

مولوی

## Shiraz-Beethoven.ir

### جلوه‌های متعالی روح آدمی

ما بیشتر خیال می‌کنیم موسیقی را می‌شناسیم. گاهی شخصی موسیقی را دوست می‌دارد و از آن لذت می‌برد. همه‌ی مردم همین‌که ذوق متوسطی داشته باشند و عارضه‌ی خاصی ذوق و تمیزشان را از کار نینداخته باشد از این گونه‌اند. ولی گاهی شخصی موسیقی را می‌فهمد و لمس می‌کند و به اسرار زیر و بَم آن آگاه است. نسوج روح او با تار و بود این پدیده‌ی نامتناهی پیوندی جاوید و تمام‌نشدنی دارد. با او زنده و در پرواز است. دل او یک سر نی است و دهان او سر دیگر، و آن دل نیز با جان جهان الفتی شورانگیز و ابدی دارد. چگونه می‌توان مستی و دیوانگی زخمه‌ی ساز را دید و از طوفان روح زخمه‌پرداز غافل ماند؟ چگونه این شناخت و کیفیت آمیختگی مفردات این مجموعه برای همیشه مجهول خواهد ماند. اگر آدمی می‌توانست بر کُنه جریان موج‌ها و نوسانات جان طوفان‌زا و ناآرام خویش دست یابد آن وقت می‌توانست رموز زمزمه‌ساز را دریابد و در کارگاه ذوق و قریحه‌ی خویش تار و بود آن را بشکافد و چون یک عنصر بیرونی و معین تحلیل نماید:

موج‌های سخت طوفان‌های روح هست صدچندان که بُد طوفان نوح

موسیقی داستان‌پردازِ شورش و دیوانگی، پروازدهنده‌ی خیال به لامکان و لایتناهی و پیونددهنده‌ی روح فرّار و تسخیرناپذیر ما با ابدیت است. کدام وسیله را می‌شناسید که چون موسیقی از آفتاب خیره‌کننده‌ی عشق مدد گرفته، خودکامگی‌ها و مسکنت‌ها را به یک‌سوی

انداخته و سوداهای خام بشری را با یک لَمعانِ خاکستر کرده باشد؟ موسیقی معراج جان‌های متعالی به سوی حقیقت هستی و به عوالم ناپیدا کرانه‌ای است که بشر فرورفته در حَقارت‌ها و تنگ‌نظری‌ها را بدان دسترسی نیست.

اگر بخواهیم به مفهوم زیبا، شامل و غیرقابل‌تعبیرِ موسیقی دست یابیم چاره‌ای جز این نیست که روح خود را از این تنگنای بیماری‌زا و خفقان‌انگیز رهانیده، از رهگذر تهذیب و پیراستگی به فراخنای ابدیت و روح شامل کائنات پرواز دهیم. وقتی مولوی می‌گوید: «خون چو می‌جوشد مَشش از شعر رنگی می‌زنم» این احساس متعالی به آدم دست می‌دهد که این «خون» چیست که می‌جوشد. آیا هیچ به کُنهِ این تعبیر بلند اندیشیده‌اید؟ آیا این جوشش مستمر نتیجه‌ی سیلانِ مفاهیمِ روحی و عجز و انکسار قوای آدمی برای بیرون ریختن این مفاهیم و در نتیجه پیوستن به سوی ابدیت و نیل به کمال مطلق نیست؟ این تجدد و استحاله‌ای که در ادبیاتِ گویندگانِ بزرگی چون سنایی، عطار، سعدی، حافظ و به‌ویژه مولوی در پهنه‌ی دیوان شمس تبریزی می‌یابیم همان رنگی‌ست که زبان فاخر این چند گوینده‌ی بزرگ بر آن مفاهیم سرکش و غیرقابل‌تسخیرِ روحِ صیقل‌خورده و تهذیب‌شده‌ی خویش پاشیده است. به تعبیر دیگر، زبانِ شعر انعکاس حقیقت این طوفان نیست بلکه ترجمان آن است که از روح جوشنده و نگران انسانِ کامل نشئت می‌گیرد و به قالب لفظ درمی‌آید. برای انعکاس این طوفان وسیله‌ی دیگری لازم است که اصطلاحاً موسیقی نامیده شده است. گویی نغمه‌هایی که از نسوج نوای موسیقی برمی‌خیزد صدای روح ماست که اسیر قفس است و می‌خواهد هم‌عنان با مفاهیم مجرد از این زندان جان‌فرسا رها شده، به سوی کمال و تهذیب عروج نماید. بهتر است این تعبیر را از زبان جلال‌الدین مولوی بشنویم:

ز من نباشد اگر پرده را بگردانم که هر رگم متعلق بود به ضربتِ او

آن انگشتان هنرمند و نوازشگری که تارهای خاموش چنگ را به نوا آورده و جانِ مشتاق و پُرغوغای ما را از تیرگی‌های زندگی و زندانِ رخنه‌ناپذیر آرایش‌ها آزاد ساخته و به زیبایی مطلق رهنمون می‌شود نماینده‌ی انفعالات جان‌های حساس و سریع‌التأثری‌ست که با تمامی تعلقات خویش بدرود گفته و با همه‌ی شور و جذبه‌ی خود در نسوج آن انگشتان حلول کرده است. گفتیم که زبانِ شعر ترجمان آن طوفانی‌ست که از اقیانوسِ موج و متلاطم روح آدمی برخاسته و تعینِ لفظی پیدا می‌کند؛ یعنی رنگی از صوت و حرف و گفت بر آن پاشیده می‌شود تا وجه تمایزی برای شناخت یک گوینده از گوینده‌ی دیگر باشد. این زبان قالبی‌ست پرداخته‌شده و صیقل‌خورده که دست توانای نادره‌کارانِ سخن هر نوع زاویه را از آن گرفته و ارزش غنایی بدن بخشیده و آن را با آوای پُرجازبه و گردون‌شکافِ موسیقی و نیز نغمه‌ی موزون و روح‌نوازِ نغمه‌پردازِ متجانس و دمساز ساخته است. این زبان زبان عشق است، زبان

حیات و حرکت است. زبان رهاشده از سرزنش‌های «خار دیوار رزان» است که مولوی را به سماع کشانده و در او یک مجموعه‌ی غیرقابل تفکیک از نغمه و موسیقی به وجود آورده است. هماهنگی مرموز و غیرقابل توصیفی که در میان این سه جلوه‌ی متعالی روح مواج و برافروخته‌ی آدمی در یک دستگاه موسیقی دیده می‌شود، به قول علی دشتی، خطی منحنی به وجود می‌آورد که سرشار از موج و انعطاف است و زاویه نمی‌آفریند. واژه‌ها، مفاهیم، آواها و آهنگ‌ها با فراز و نشیبی موزون و مرموز به هم پیوسته و یک واحد مستقلی را بنیان می‌نهد که از یک سو در اعماق ضمیر ناخودآگاه فرورفته و از سوی دیگر در فضای نامتناهی در پرواز است. ارزش هنری شاعر و آهنگ‌نواز نغمه‌پرداز در همین نکته‌ی اسرارآمیز نهفته است. هنر آن‌ها در ابداع آن‌هاست و ابداع آن‌ها در کیفیت رام ساختن همان روح سرکش و انقیادناپذیری است که از جدایی‌ها به تنگ آمده و می‌خواهد به روح شامل کائنات نزدیک شود:

چه سماع‌هاست در جان چه ترانه‌های ریزان  
که به گوش می‌رسد زان دف و بربط و آغانی  
مولوی

ارزش هنری امثال بنان تنها در کیفیت لحن آن‌ها نیست بلکه در داشتن ذوق سلیم و انتخاب شعر اصیل و زیباست، به نحوی که بتواند نکات و ظرایف سخن را بازشناسد و بدانند روی چه کلمه‌ای تکیه کند و چگونه کلمه‌ی بعدی را در دستگاه حنجره به کار گیرد و بتواند متناسب با مقام موسیقی وزن شعر را برگزیند و مضمون شعر را با توجه به بارِ هر لغت به نیکی بیوراند. تمام این نکات و ظرایف را در چهار غزل معروف [حافظ و سعدی] که با صدای اصیل بنان از دیرباز شنیده‌ام می‌توان یافت و از این حیث این خواننده‌ی نجیب و هنرمند از صف خوانندگان بازاری دور، و به قبله‌ی ارباب هنر نزدیک می‌شود.

ما در بنان و هنرمندانی چون او هنر آن‌ها را می‌ستاییم چه بیرون از آن لطیفه تمایزی با ما ندارند و جز همان موجودات زمینی بیش نیستند و حرف و گفت و صوت آن‌ها هیچجانی بر نمی‌انگیزد و خونی را به جوشش نمی‌آورد. کمال آن‌ها در هنر آن‌هاست؛ در آن کیفیتی است که از حصار تنگ موضوع‌ها و مصداق‌های زندگانی حقیر ما بیرون است؛ در بی‌خودی و شیفتگی آن‌هاست و در آن نیروی سخار و غیرقابل تعبیری است که بر جان ما مستولی است و آن را به هر جا که خاطرخواه اوست می‌برد:

چون چنگم و از زمزمه‌ی خود خبرم نیست اسرار همی گویم و اسرار ندانم  
در بینش دیدار چنان مستم و حیران کز نور فراغم بود و نار ندانم

برای چنین هنرمندی مرگ نیست. مرگ در زمان و مکان صورت می‌گیرد و او که مست از می‌جان شده و «تَنَّاها یا هو» گویان از کون و مکان فراغت یافته و به ابدیت پیوسته است



با روح کلی و زیبایی مطلق دمساز است:

همه دل‌ها نگران سوی عدم این عدم نیست که باغِ اِرم است  
این همه لشکر اندیشه‌ی دل ز سپاهانِ عدم یک عَلم است  
ز تو تا غیب هزاران سال است چو روی از رو دل یک قدم است

ما بنان را از این رو می‌خواهیم و بدین سبب دوستش می‌داریم. مرگ را به هنر او دسترس نیست. او پیوسته با ماست. با ما سخن می‌گوید و جان نگران ما را با هنر خویش آرامش می‌بخشد. به گفته‌ی جلال‌الدین مولوی:

نیست عزرائیل را دست و رهی بر عاشقان  
عاشقانِ عشق را هم عشق و سودا می‌کشد

یادش گرامی باد.

**Shiraz-Beethoven.ir**

## Shiraz-Beethoven.ir

### آینه‌ی جوانی من

من با غلامحسین بنان، بزرگ‌ترین خواننده‌ی عصر، از سال [۱۳۰۶] شمسی آشنا شدم. در آن هنگام پدرم مأمور گرگان بود و من در کلاس ششم ابتدایی درس می‌خواندم. بنان به گرگان وارد شد و چون با پدرم سابقه‌ی دوستی و آمیزش داشتند به منزل ما آمد و من با او آشنا شدم و این آشنایی به دوستی بدل شد. بنان در خوانندگی روشی داشت که با او آغاز شد و با خود او به پایان رسید. هیچ‌یک از خوانندگان مشهور، چه پیش از او و چه در زمان او، در خوانندگی مهارت و لطافت او را نداشتند.

آقای [محمدرضا] شجریان که خود هنرمند بلندآوازه‌ای است در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی گفت: «من هروقت آواز بنان را از رادیو و تلویزیون می‌شنیدم منقلب می‌شدم و اشک می‌ریختم. روزی که به قزوین سفر می‌کردم یک [نوار کاست] از صدای دلنشین او را با خود برداشتم تا یک تحریر او را تقلید کنم. از تهران تا قزوین بیش از پنجاه بار آن را گذاشتم و سرانجام هم به آموختن آن تحریر توفیق نیافتم.»

روح‌الله خالقی که از استادان نام‌آور موسیقی ایرانی بود می‌گفت: «تحریرهای بنان مانند مشتی مروارید است که بر صفحه‌ای از مرمر بغلتانند.»

به‌راستی هم چنین بود. بنان مبتکر و سازنده‌ی این نوع تحریر بود که به خود او اختصاص داشت و هیچ‌کس را توان تقلید از آن نبود. پیش از بنان رضاقلی میرزا ظلی و پس از او بنان

شیوه‌ی آواز و تحریر را در موسیقی ایرانی دگرگون کردند. خوانندگان پیش از این دو استاد تحریر را از گلو می‌دادند و این دو از سینه، و هیچ‌گونه تکلفی در آواز آن دو نبود. خدش در جوار رحمت خویش بدارد که حقّ عظیمی به گردن موسیقی آوازی ایرانی دارد که نام او را جاویدان و زنده و پاینده نگاه خواهد داشت.

نظامی، شاعر معاصر خاقانی، پس از درگذشت او این شعر را سرود:

به خود گفتم که خاقانی دریغ‌گوی من باشد  
دریغ من شدم آخر دریغ‌گوی خاقانی

هرگز میل نداشتم که زنده بمانم و سوگوار مرگ نابهنگام بنان، ستاره‌ی درخشان آواز ایران، باشم. بنان نه تنها دوست بلکه از برادر به من نزدیک‌تر بود زیرا بیش از چهار سال یار و همدم شبانه‌روزی من بود و در شادی و غم هم‌نوای دل هنرپرست من. درگذشت بنان نه تنها برای بستگان و دوستانش ضایعه‌ای بزرگ بود بلکه برای هنر ایران اندوه و ماتمی جبران‌ناپذیر بود. به قول حافظ جاودانی:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

در زمان ما تنها صدایی که در گنبد نیلوفری سپهر طنین انداخت و زنگ آن در گوش‌ها و دل‌ها ماند آواز دلاویز بنان بود که تا اهل دلی در جهان هست این نغمه‌ی بهشتی از یاد نخواهد رفت. بی‌مناسبت نمی‌دانم شعری را که به یاد او و به مناسبت سال درگذشتش سروده‌ام و می‌تواند بیان گویاتری از احساس من باشد تقدیم کنم:

به سر رسید ز مرگِ بنان اگر یک سال	هزار سالِ دگر نام او به دوران است
سرودِ عشق و وفا را از او بیاموزد	اگر به باغِ هنر بلبلی غزل‌خوان است
ز چشمه‌سارِ هنر هرکه خورده آبِ بقا	در این سرای فنا جاودانه مهمان است
به‌جز بنان که ز لب‌ها گهرفشانی کرد	که دیده‌ای که به گنجِ هنر نگهبان است
به باغِ عشق و هنر جز نهالِ هستی او	کدام شاخه‌ی سبزی شکوفه‌افشان است
شنید هرکه پس از دیلمان الهی ناز	به خویش گفت که این‌ها سروده‌ی جان است
نه هرکه خواند سرودی ترانه‌خوان گردد	نه هرکه یک سخن آرد به لب سخن‌دان است
به بزمِ عشق و هنر روشنی ز تابش اوست	کدام شمع به‌جز او در این شیستان است
به شاخسارِ هنر غنچه‌ای چو او نشکفت	هزار خرمن گُل گر در این گلستان است
نهالِ هستی او را چو برقِ حادثه سوخت	ز داغِ اوست که دل‌های ما پریشان است
به‌جز ترانه‌ی او هرکه اهلِ دل باشد	اگر نوای دگر بشنود پشیمان است
بنان به خواندنِ گلبانگی عشق تنها بود	اگر ترانه‌سرا در جهان فراوان است
در این جهان لبِ او از سخن چو شد خاموش	کنون به نغمه‌سرای بی باغِ رضوان است

روانش شاد باد و نامش جاوید.

محمد علی ستوده نیا

## کاروان سالار

بنان صاحب دلی روش روان بود  
به تأیید اساتید هنرور  
هنرمندی که عمری گام برداشت  
بنان را با هنرمندان دیگر  
به چشم آن هنرمندِ گران قدر  
ازین رو حفظ میراث نیاکان  
برای او هزاران بار برتر  
به دوران زوال این هنر او  
ز بیم دستبرد نوگرایان  
تلاش و جهد او تا آخرین دم  
به همکاری محجوبی زمانی  
زمان کاروان سالاری او  
گهی در دشتی و شور و همایون  
زمانی با عبادی و بدیعی  
تمام عمر چون مرغی خوش الحان  
تو گویی تارهای صوتی او  
که لحن دلنوازش همچو مخمل  
چو لب با ساز از هم باز می کرد  
«چه شب‌ها» در نوای نی هماوا  
نشد آگه کسی تا آخرین دم  
چه شوری داشت در سر آن زمانی  
ز «مشتاق و پریشان» تا سحرگاه  
خریدار او به جان ناز الهه  
هنرمندی اصیل و خوش بیان بود  
به فن خویش استاد زمان بود  
برای حفظ موسیقی بنان بود  
تفاوت از زمین تا آسمان بود  
هنر والاتر از دُر گران بود  
که پابرجا ز عهد باستان بود  
ز جمع و ضبط گنج شایگان بود  
هماره در پی احیای آن بود  
هنر را در اصالت پاسبان بود  
در این ره بی دریغ و رایگان بود  
امیر «کاروان دیلمان» بود  
برون از دست این و آن عنان بود  
زمانی در بیات اصفهان بود  
ز الیاف پرند و پرینان بود  
گهی با خالقی همدستان بود  
به باغ زندگانی نغمه خوان بود  
نوازش بخش تار و پود جان بود  
غم و احساس دل را ترجمان بود  
به صحرا با دل تنگ شبان بود  
چه رازی در نوای او نهان بود  
که یاد عارف بی خانمان بود  
سرشک از چشم مشتاقان روان بود  
دریغ آن «دل شکن» نامهربان بود



# Shiraz-Beethoven.ir

## آثار استاد بنان

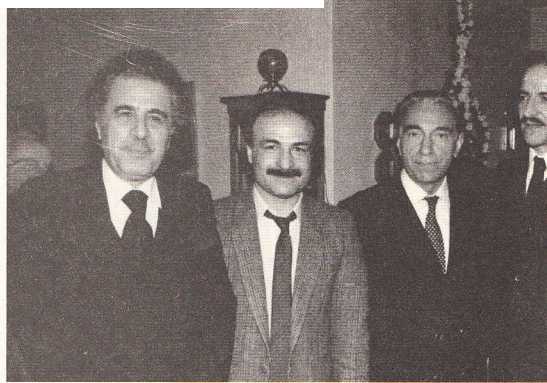
بنان در سال ۱۳۴۶ در مصاحبه‌ای گفته است: «من تا کنون صد و هشتاد و سه آهنگ خوانده‌ام و خوشبختانه همه‌ی آن‌ها در قضاوت صاحب‌نظران خوب و بی‌نقص اجرا شده‌اند و می‌خواهم این رقم را به دویست برسانم.»<sup>۱</sup>

متأسفانه به دلایل متعدد همه‌ی این آثار امروزه در دسترس علاقه‌مندان نیستند. تعداد زیادی در اجراهای رادیو ضبط نشدند. برخی آثار هم هیچ‌وقت از آرشیو رادیو بیرون نیامدند و معلوم نیست از گزند باد و باران در امان مانده باشند. بعد از تأسیس برنامه‌ی گل‌ها بود که تولیدات رادیو اندک نظمی پیدا کردند. البته برنامه‌های قدیمی گل‌ها شماره نداشتند و برخی برنامه‌ها هم ترتیب الف و ب و حتا ث دارند. از این رو نمی‌توان آمار دقیقی از آثار بنان ارائه داد اما آنچه در این سال‌ها در برنامه‌های گل‌های جاویدان، گل‌های رنگارنگ، برگ سبز، موسیقی ایرانی و صفحه‌های گرامافون و محافل خصوصی اجرا شده‌اند به شرح زیرند:

۱. «چرا بنان آواز نمی‌خواند»، اطلاعات هفتگی، ش ۱۳۴۵، شهریور ۱۳۴۶، ص ۱۱.

مرتضی محبوبی	رهی معیری	سه‌گاه	من از روز ازل دیوانه بودم	من از روز ازل	۱۱۰
مرتضی محبوبی	رهی معیری	سه‌گاه	من بیدل ساقی به نگاهی مستم	من بیدل ساقی	۱۱۱
نصرالله زرین‌پنجه	حسین شاه‌زیدی	همایون	شبی چون مهمان منی	مهمان	۱۱۲
مسعود	رضا ثابتی	سه‌گاه	برو ای شب که چه غم‌پروری	میکده‌ی آرزو	۱۱۳
روح‌الله خالقی	حافظ	بیات اصفهان	دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم	می ناب	۱۱۴
علینقی وزیری	حسین گل‌گلاب	سه‌گاه	خوشا آن زمانی که دل بر تو بستم	ناامید	۱۱۵
عبدالله جهان‌پناه	ابوالقاسم حالت	دشتی	چون چشمه اشک از دیده ریزم	نامه‌های گم‌شده	۱۱۶
نصرالله زرین‌پنجه	ابوالقاسم حالت	سه‌گاه	به چنین شب سیه که خون شود دل از جدایی	نسیم آشنایی	۱۱۷
نصرالله زرین‌پنجه	حسین شاه‌زیدی	شور	از نسیم نوبهاران در سحرگه	نسیم نوبهاران	۱۱۸
روح‌الله خالقی	حافظ	ماهور	دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را	نغمه‌های ماهور	۱۱۹
نصرالله زرین‌پنجه	فریدون توللی	بیات اصفهان	دل به یاری سپردم کزو	نغمه‌ی عشق	۱۲۰
روح‌الله خالقی	رهی معیری	دشتی	گل من بستان گشته چون رویت	نغمه‌ی نوروزی	۱۲۱
نصرالله زرین‌پنجه	تورج نگهبان	سه‌گاه	تو آمدی رنج مرا فزوده رفتی	نمانده رفتی	۱۲۲
مرتضی محبوبی	رهی معیری	دشتی	چنانم بانگ نی آتش بر جان زد	نوا نی	۱۲۳

مراسم یادبود بنان، کوروس  
سرهنگ زاده، فریدون حافظی،  
محمد موسوی و معینی کرمانشاهی



مراسم یادبود بنان، اسماعیل نواب صفا



عبدالعلی وزیری بر مزار بنان

